

رابطه دولت و جامعه مدنی در ایران از منظر جامعه شناسی تاریخی

یارمحمد قاسمی (استادیار جامعه شناسی دانشگاه ایلام)

ym_ghasemi2004@yahoo.com

چکیده

در این مقاله به تحلیل نظری این مسئله پرداخته‌ایم که چگونه اعمال سیطره بر نهاد مالکیت، وابستگی به نظام ایل‌تباری، اتخاذ یک فلسفه سیاسی خاص و نیز ممانعت از شکل‌گیری نهاد ثابت اشرافیت توسط دولت‌ها در ایران، بر روند شکل‌گیری جامعه مدنی تأثیر گذارده است. در تبیین این مسئله بر مبنای مدل نظری یورگن هابرماس رابطه دولت و نهاد مالکیت بررسی گردیده و در کنار آن از نظریه استبداد شرقی در گذشته تاریخ ایران و نیز نظریه دولت خودکامه بوروکراتیک به ویژه در دوره معاصر استفاده شده است. بر اساس این نگاه و ارجاع به روایت‌های تاریخی به این نتیجه دست یافته‌ایم که نهاد دولت بیش از سایر عوامل و پدیده‌های اجتماعی؛ از طریق درانحصار گرفتن نهاد مالکیت، نگاه قیم مآبانه به افراد جامعه، ایل‌تباری اغلب دولت‌ها و نیز متزلزل ساختن اشرافیت‌ها، زمینه‌های بلامنازع سلطه خود را بر جامعه فراهم ساخته و از پیدایی و به رسمیت شناختن نهادهای حایل دولت و جامعه که بستر ساز شکل‌گیری حوزه عمومی هستند ممانعت نموده است.

کلیدواژه‌ها: جامعه مدنی، اشرافیت، دولت ایل‌تبار، فلسفه سیاسی دولت، مالکیت خصوصی.

مقدمه

در این مقاله قصد داریم رابطه دولت و جامعه مدنی^۱ را در ایران بر اساس مفهوم مالکیت و رابطه آن با مفاهیمی از قبیل نهاد اشرافیت خاستگاه قومی دولت و نیز فلسفه سیاسی دولت‌ها توضیح دهیم. در زمینه جامعه مدنی از سوی روسو، کانت، هگل، لاک، مارکس، گرامشی، و اخیراً هابرماس، مطالبی گفته شده است. اما راجع به آن در ایران صرف نظر از یک سری مطالب پراکنده و عام (افروغ، ۱۳۸۸) و کلیاتی در مورد آن (بشیریه، ۱۳۸۷) و نیز مطالبی ژورنالیستی و گذرا، سایر مباحث مرتبط با موضوعی که مورد نظر است، یا فاقد مبانی نظری بوده و یا اینکه از انسجام کافی برخوردار نبوده اند.

از آنجایی که از یک سو عوامل تاثیر گذار بر جامعه مدنی عدیده و بررسی تمامی آن‌ها در این مقاله مقدور نمی‌باشد و از سوی دیگر در میان این موارد عدیده به نظر ما نقش دولت اهمیت بیشتری دارد، بنابراین ما در این مقاله می‌خواهیم روشن کنیم که دولت چگونه از طریق اعمال سیطره خود بر نهاد اقتصاد و مالکیت، وابستگی به نظام ایل تباری، اتخاذ یک فلسفه سیاسی خاص (نگاه حاکمان به انسان) و نیز ممانعت از شکل‌گیری نهاد ثابت اشرافیت موقعیت و روند شکل‌گیری جامعه مدنی را تحت تاثیر قرار داده است؟

برای اینکه به این سؤال پاسخی نظری بدهیم هر یک از عوامل چهارگانه فوق را که برشمردیم مورد بحث قرار می‌دهیم و بر مبنای مدل نظری هابرماس و نظریه استبداد شرقی به تبیین این رابطه می‌پردازیم و با عنایت به این دیدگاه ارتباط عوامل فوق را در یک مدل نظری باز می‌نمایانیم.

مفهوم جامعه مدنی

هگل شاید نخستین اندیشمندی باشد که راجع به وصف و کارکرد جامعه مدنی اظهار نظر کرده است. به نظر او جامعه مدنی به مثابه نظام بازار است که مبادله کالا و کار در آن صورت می‌پذیرد. (گرامشی، ۱۳۸۴: ۹۶)

1- civil society

الکسی دوتوکویل جامعه مدنی را مجموعه‌ای از نهادهای مستقل و انجمن‌های داوطلبانه می‌داند که دولت در ایجاد آن‌ها نقشی ندارد ولی این انجمن‌ها از حمایت رسوم و نهادهای اجتماعی متناسب با دموکراسی برخوردارند. (به نقل از افروغ، ۱۳۸۷: ۱۹-۱۸)

سعدالدین ابراهیم (۱۹۹۵: ۲۷) بر دلالت هنجاری جامعه مدنی، تأکید دارد و موصلی (۱۹۹۵: ۸۱) بر بعد نهادی جامعه مدنی و استقلال آن‌ها از دولت توجه کرده است. چلبی (۱۳۷۵) جامعه مدنی را منطقه حایل بین چهار خرده نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی می‌داند و به نقش محوری انجمن‌های داوطلبانه در آن اشاره دارد (صص ۲۴۲، ۲۷۷، ۲۸۴ و ۲۸۸).

در سال‌های اخیر جمعی از جامعه شناسان آمریکایی جامعه مدنی را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «جامعه مدنی در برگیرنده شمار زیادی از میدان‌های عمومی بالقوه خود مختار و منفک از حکومت است. فعالیت‌های کنش‌گران که در جامعه مدنی توسط انجمن‌های گوناگون تضمین می‌شود باعث می‌گردد که جامعه از غلتیدن به قالب یک توده بی شکل نجات یابد».

(ویرک و همکاران، ۲۰۰۷: ۳۹۴)

کوهن^۱ و آراتو^۲ بر این باورند که جامعه مدنی از حکومت، اقتصاد و نظام‌های کارکردی مرزبندی شده، اما با هسته خصوصی زیست جهان^۳ پیوند خورده است. از نظر آنان جامعه مدنی با خصایصی از قبیل تنوع^۴، عامیت^۵، حوزه زندگی خصوصی^۶ و مشروعیت^۷، مشخص می‌شود (همان: ۳۹۵) با توجه به اظهارات فوق می‌توان جامعه مدنی را با ویژگی‌های زیر بهتر شناخت:

- استقلال نسبی از دولت دارد.

-
- 1- Cohen
 - 2- A. Arato
 - 3- Life world
 - 4- Plurality
 - 5- Publicity
 - 6- Privacy
 - 7- Legitimacy

- با هسته زیست جهان افراد پیوند خورده است.
- در عین تكثر عرصه ظهور همگان است.
- کنش گران عرصه آن خود را شهروند می دانند نه تابع و مرید
- مبتنی بر گفت گو و خرد جمعی است.
- در بر دارنده آزادی معتنابه افراد در عرضه و تقاضای کالا و خدمات بدون انحصارهای دولتی

ملاحظات نظری

راجع به چگونگی شکل گیری جامعه مدنی در مغرب زمین به استثنای یورگن^۱ هابرماس کمتر صاحب نظری آن گونه که بحثی نظام مند و نظری داشته باشد را، می توان شناخت به عنوان مثال کانت و هگل در این مورد مباحث مبسوطی دارند اما این بحث ها صرفاً در وصف این پدیده سیاسی- اجتماعی (جامعه مدنی) است نه در مبانی معرفت شناسی و روش شناسی و نحوه شکل گیری آن.

در نوشتار زیر نشان داده شده که چهارچوب مفهومی هابرماس می تواند بحث درباره شکل گیری جامعه مدنی را مطرح سازد و این همان چیزی است که قبل از او انجام نشده و درباره ایران هم مطرح نشده است. همایون کاتوزیان و آبراهامیان گرچه در این زمینه نظر رانده اند اما شکل گیری جامعه مدنی را تبیین نکرده اند.

هابرماس در ریشه یابی و تحلیل جامعه مدنی در عصر جدید به مفهوم مالکیت خصوصی و نقش آن در پیدایی جامعه مدنی در غرب توجه دارد. او بر خلاف مارکس و مارکسیست های بعدی شکل گیری حوزه عمومی را از روابط مالکیت مستقل نمی داند (پیوزی، ۱۳۸۷: ۱۱۹). به نظر او به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی و محترم شمردن آن توسط دولت های نوین غربی این مجال را ایجاد کرد که همان طور که افراد در حیطه مالکیت باید از حقوق فردی

1- J.Habermas

برخوردار باشند روابط خصوصی آن‌ها در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به عنوان پیامد این امر مورد توجه بیشتری واقع شود.

هابرماس با تکیه بر اصل رسمیت یافتن نهاد مالکیت خصوصی معتقد است که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید صرفاً در قلمرو آزادی اقتصادی مفید نبود بلکه به تدریج فعالیت‌های خصوصی افراد را از حوزه روابط شخصی که در چهارچوب خانواده از مدت‌ها پیش شکل گرفته بود به بازار کشانید. او در این مورد می‌گوید:

«فعالیت اقتصادی که خصوصی شد آنگاه به سوی بازاری کالایی جهت یافت که آن بازار تحت هدایت عمومی توسعه یافته بود و شرایط اقتصادی تحت چنین فعالیتی در خارج از محدوده خانگی برای نخستین بار به صورت یک خواست عمومی در آمد.» (هابرماس، ۱۹۸۹: ۱۹).

منظور هابرماس از این نکته آن است که با قبول اصل مالکیت خصوصی ارکان زندگی نیز خصوصی شد اما این پدیده، مادام که در عرصه خانواده جاری بود، گرچه مبانی جامعه مدنی را فراهم ساخته بود اما هنوز به یک خواست عمومی یا حوزه عمومی^۱ تبدیل نشده بود. در واقع این حوزه زمانی شکل گرفت که فعالیت‌های خصوصی از حیطه روابط خانوادگی پا به بیرون گذاشت و درست از همین جا به بعد است که بحث حوزه عمومی برای هابرماس اهمیت پیدا می‌کند. حال مفهوم حوزه عمومی چیست؟

«حوزه عمومی نه نهاد است و نه سازمان. حتی چهارچوبی از هنجارها با قابلیت‌ها و نقش‌های تفکیک شده تنظیمات عضویت و از این قبیل هم نیست بلکه حوزه عمومی می‌تواند به عنوان شبکه‌ای از ارتباط اطلاعات و نقطه نظرانی از قبیل بیان افکار و نگرش‌های سلبی یا ایجابی تعریف شود» (ویرک و همکاران، ۲۰۰۷: ۳۹۴).

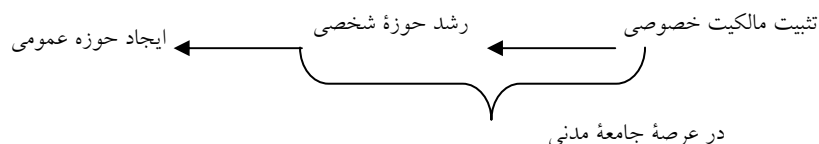
اما تفسیر هابرماس از حوزه عمومی عملیاتی تر است. او می‌گوید:

«منظور ما از حوزه عمومی قبل از هر چیز آن قلمرو زندگی اجتماعی است که در آن چیزی نزدیک به افکار عمومی بتواند شکل گیرد. شهروندان هنگامی که به شیوه ای خالی از قید و

بند- یعنی تضمن آزادی تجمع و همکاری و آزادی بیان و نشر افکار آن‌ها- در مورد مسایل مورد توجه عموم تبادل نظر نمایند، همچون یک پیکره عمومی رفتار می‌کنند. عبارت افکار عمومی به وظایف نقد و کنترلی اشاره دارد که پیکره عمومی شهروندان به طور غیر رسمی در برابر طبقه حاکم انجام می‌دهد» (۱۹۶۴: ۲۲۰)

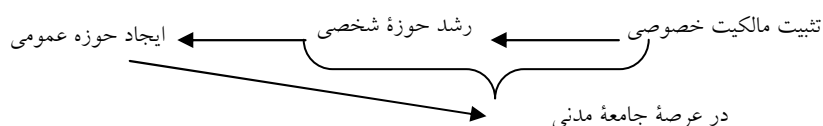
بنابراین حوزه عمومی، عرصه ای است که در آن افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علمی گرد هم می‌آیند و بدون شناخت این حوزه شناخت جامعه مدرن امکان‌پذیر نیست. به نظر او پیش نیاز حوزه عمومی نیاز افراد به خصوصی شدن روابط فردی و مدنی است. این امر باید در همه ابعاد زندگی- به ویژه در بعد اقتصادی - ایجاد شود. به نظر او با آزادی تجارت داخلی و خارجی زمینه های رشد بوژروازی و سپس لیبرالیسم مهیا شد. این بسترسازی (خصوصی شدن) که در عرصه جامعه مدنی ایجاد شده است به تدریج زمینه های شکل گیری حوزه عمومی را فراهم آورد. از این نظر حوزه عمومی بوژروازی هابرماس ریشه در حوزه خصوصی دارد که به واسطه بحث و گفت‌گویی شهروندان درباره‌ی مسایل عمومی تشکیل می‌شود. از این رو بین جامعه مدنی و حوزه عمومی یک رابطه‌ی تنگاتنگ وجود دارد. همان‌طور که هابرماس در این مورد می‌گوید: «جامعه مدنی در هم سویی با اقتدار غیر شخصی‌ای به وجود آمد که براساس آن فعالیت‌ها و وابستگی‌هایی که تا کنون (تا آن وقت) معطوف به چهار چوبه اقتصاد خانگی بود از این محدودیت به حوزه عمومی مجال بروز یافت» (۱۹۸۹: ۱۹).

بدین سان مقصود هابرماس را می‌توان در شکل ۱ بهتر نشان داد.



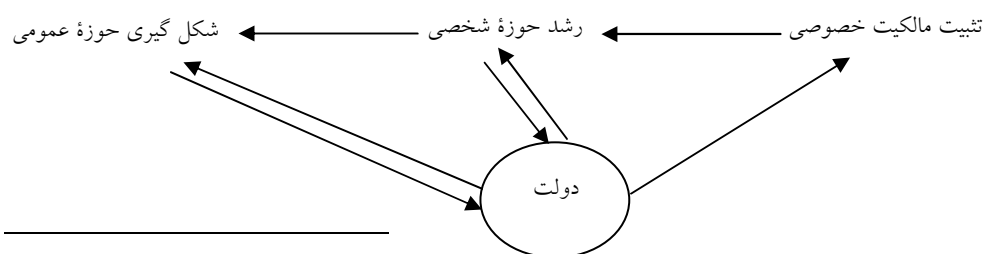
شکل ۱- دیدگاه هابرماس درباره ایجاد حوزه عمومی

اما همواره این روند یک سویه نیست، بلکه به نظر هابرماس، جامعه مدنی با ایجاد زمینه‌های حوزه عمومی (رشد حوزه‌های خصوصی) در یک فرایند، عناصری از نظام آن (این بار در یک برگشت) تحت تاثیر حوزه عمومی قرار می‌گیرد. بدین معنی که ساحت‌های^۱ دیگر زندگی از قبیل: سبک معماری، اوقات فراغت، تفریح و ... نیز که در حوزه‌های خصوصی افراد قرار دارد، تحت تاثیر قرار می‌گیرند (شکل ۲).



شکل ۲- تاثیر حوزه عمومی بر حوزه‌های خصوصی در دیدگاه هابرماس

حال که رابطه سه مفهوم فوق بیان شد اکنون به ارتباط حوزه عمومی و جامعه مدنی از یک سو و دولت از سوی دیگر از نظر هابرماس اشاره می‌گردد. به نظر هابرماس در عین اینکه کارکرد عمومی حوزه عمومی ضد دولت است با این حال، دولت چنین مخالفتی را تحمل کرده و این تحمل از سوی دولت نیز امری داوطلبانه است. با به میان آمدن نقش دولت، چنانچه نقش دولت، حوزه عمومی و نیز حوزه خصوصی را روی یک پیوستار نشان دهیم حوزه عمومی حایل بین دولت و حوزه خصوصی است.



شکل ۳- رابطه دولت و حوزه عمومی در دیدگاه هابرماس

ارتباط فوق که از نظر هابرماس اجتناب ناپذیر است در بحث ما از این نظر می‌تواند راه گشا باشد که ما را و او می‌دارد تا این فرایند شکل‌گیری‌ها را که به اعتقاد هابرماس در غرب اتفاق افتاد در ساختارهای اقتصادی و سیاسی ایران پی‌جویی کرده، تا در این جستجو دریابیم که چگونه دولت با اثرگذاری خود (البته نه به طور مطلق) مانع بستر سازی جامعه مدنی گردید. در این گیر و دار به اعتقاد ما کلید اصلی را باید در ساختار دولت-ایلی ایران جستجو کرد. میل شدید این نوع رژیم سیاسی به تمامیت‌خواهی باعث گردید که نهاد مالکیت در انحصار دولت قرار گیرد و به طبع آن، نهاد اشرافیت- که با نهاد مالکیت پیوند عمیق داشته نتواند قوام بگیرد تا در نبود این نهاد، دولت حاکم که خود را یک تاز میدان دیده بر خودکامگی خود افزوده و توده‌ها را از حقوق اجتماعی به نفع خود محروم نماید در کنار این وضعیت، و درست به خاطر همین مسئله (تمامیت‌خواهی، استبداد، جلوگیری از تثبیت نهاد اشرافیت و مالکیت) نوعی فلسفه سیاسی نزد حاکمان و حتی توده‌ها به رسمیت شناخته می‌شود که بر اساس آن حقوق فردی توده‌ها در ید قدرت دولت و حکومت قرار می‌گیرد. و در واقع تعامل و در هم تنیدگی عوامل فوق باعث می‌گردد که جامعه مدنی نتواند در ایران شکل بگیرد.

اکنون به مکانیسم اثر گذاری هر یک از عوامل فوق- که جملگی در ساخت سیاسی جریان داشته‌اند - در ممانعت از شکل‌گیری جامعه مدنی می‌پردازیم و خاطر نشان می‌سازیم که منطق تحلیل ما در این مقاله، تعامل کنش و ساختار^۱ است. منطقی که هابرماس به آن اذعان دارد.

فلسفه سیاسی دولت در ایران (رابطه ساختار و کنش)

اکنون اگر جامعه مدنی را محصول تعامل کنش و ساختار بدانیم، همان‌طور که ابرامز^۱ (۱۹۸۲: ۱۹۲) می‌گوید:

«یک واقعه یک لحظه شدن است آنجایی که کنش و ساختار با هم تلاقی می‌کند» آنگاه باید بگوییم که در اندیشه سیاسی دولت در ایران رابطه این دو بستگی به نگاهی دارد که به نوع انسان شده است معمولاً چنین نگاهی جایگاه و نقش انسان را از نظر میزان و کیفیت و نوع مداخله‌اش در ساختار (جامعه) معنی کرده است؛ به سخنی دیگر، در هر اندیشه سیاسی رابطه فرمانروا و فرمانبر یا فرد و دولت از قبل تعریف گردیده و چهارچوب مشارکت و نقش افراد در عرصه ساختار مشخص است. اکنون به توضیح این مطلب می‌پردازیم. بارجعت به تاریخ گذشته ایران می‌بینیم که این نگاه به انسان جنبه قیومیت دارد مثلاً این اصل: «که شاه سایه خداست» تلویحاً به این امر اشاره دارد که در حالی که خداوند بر بشر الوهیت دارد، شاه در روی زمین نیز واجد این حق است و لذا افراد کشور در برابر او خلع اختیار و فاقد قدرت اند. یا مثلاً برخی فقها معتقدند که در حکومت اسلامی ثبوت ولایت مشروط به آرای عمومی نیست.» (خرم آبادی، ۱۳۶۰: ۹۰)

در این نگاه (رابطه کنش و ساختار)، انسان موجودی است ناتوان، نادان و درمانده. لذا نیازمند کمک بوده و حتی با وجود بلوغ فکری باید توسط افرادی که این نقایص را ندارند رهبری و هدایت شود. بنابراین بحث قدرت و اقتدار در اینجا خود به خود مطرح می‌شود و از این رو حق اقتدار به افراد خاصی داده می‌شود که یا از جانب سنت مشروعیت یافته یا از سوی منابع مذهبی و شرع تایید گردند. بر این مبنا در ساخت دولت ایران، یا یک سلطان مصالح امور کشور را در دست داشته و با تکیه بر اقتدار خاندانی^۲ بر جامعه حکومت می‌کند، یا یک حاکم از سوی یک نظام مذهبی مشروعیت خود را کسب کرده است.^۳

1- P. Abrams

2- Patrimonialism

۲- نظیر سلاطین و حاکمانی که از سوی خلفای عباسی به عنوان زعیم اسلام و امیر المؤمنین منصوب شده اند.

در هر گونه رهبری دولت در ایران، ما با یک ساخت سیاسی_اجتماعی مواجه هستیم و نیز کنش‌گرانی که در این عرصه سیاسی_اجتماعی بر مبنا و مصلحت خود و حکومت وقت واکنش نشان داده اند.

از سوی دیگر اگر به یک سنخ‌شناسی دست بزنیم می‌توان سه رویکرد فرد گرا، جمع گرا و نامحدود و بالقوه را در نظام‌های سیاسی (ساختارهای دولتی) از یک‌دیگر تفکیک نمود.

از بین سه رویکرد فوق، به اعتقاد ما، منش و نوع اندیشه سیاسی غالب در ایران از نوع جمع گرا و نامحدود است. در دولت جمع گرا چون نگاه به جامعه به مثابه یک اجتماع یا ارگانسیم واحد و یک‌پارچه است دخالت فرد در این ساخت از اولویت برخوردار نبوده و از این رو کنش وی منجر به تداوم ساختی خواهد شد که جمع‌گرایی را باز تولید می‌نماید. و طبعاً هر عملی از سوی ساخت سیاسی به نمایندگی از جامعه و افراد تشکیل دهنده آن اخلاقاً مجاز و تعهد آور است. در دولت نامحدود، نیز این حق برای دولت بیشتر است؛ به عنوان نمونه پیامبر(ص) در عهد نامه مدینه^۱ نگاهی که به انسان دارد موید مطلب فوق است. نکته قابل توجه در عهد نامه مذکور، تعیین خدا و پیامبر (ص) به عنوان مرجع داوری و رفع اختلافات در خصوص بندهای این عهد نامه است در قسمتی از این عهد نامه آمده است «هر چه اختلاف می‌کنید مرجع آن خداست و محمد (ص) پیامبر اوست»

این نکته موید آن است که در چنین جامعه‌ای داوری نهایی با خدا و رسول است و این امر برای افراد الزاماتی را ایجاد می‌کند در حالی که در جامعه مدنی غرب داوری نهایی با اکثریت مردم است و در این میان رابطه کنش و ساختار و تلاقی این دو موجب شکل‌گیری جامعه مدنی از نوع غرب شده است.

اتخاذ این رویه سیاسی در تاریخ ایران از سوی حاکمان باعث می‌گردد که اقتدار غالب در نهاد سیاسی و اجتماعی یا مبتنی بر اقتدار سنتی(سلطانی و پاتریمونیا) و یا متکی بر اقتدار

۱- رجوع شود به: الف: السیره النبویه ابن هشام صص ۵۰۴ تا ۱-۵۰ جلد ۲.

ب: نهج البلاغه نامه حضرت امیر(ع) به مالک اشتر - ترجمه دکتر شهیدی، تهران، انتشارات آموزش و پرورش انقلاب اسلامی، صص ۳۴۱-۳۲۵.

شرعی یا ترکیبی از این دو بوده که در هر یک، ساخت سیاسی، به عنوان عاملی مسلط جلوه گر شده و در این بین با توجه به سلب حقوق فرد، صرفاً به بازتولید استیلای دولت تمامیت خواه در ایران منجر شده است آنچه که پیامد این وضعیت است فقدان پدیده شهروندی و به تبع آن دیررسی زمینه شکل گیری جامعه مدنی در ایران است که در عرصه آن یک حوزه عمومی بتواند شکل بگیرد؛ چه، شهروندی با مسئولیت و حقوق مربوطه جزء لاینفک این مفهوم و پایه جامعه مدنی را تشکیل می دهد زیرا «جامعه مدنی دشمن طبیعی خود سالاری، دیکتاتوری و دیگر اشکال حکومت خودسرانه است.» (نورتون، ۱۹۹۵: ۲۹)

۲- مالکیت و دولت و تعامل این دو

در این بحث ما می خواهیم نشان دهیم که تعامل مالکیت و دولت و تاثیر این تعامل در وضعیت جامعه مدنی در ایران منعکس شده است. برای تحلیل این رابطه معتقدیم که پدیده دولت باید در حوزه وسیع تری از ایران نگریسته شود. زیرا بدون توجه به این واقعیت تحلیل ما ناقص خواهد بود.

یکی از رویکرد های مهم در بحث تعامل دولت و مالکیت به ویژه در شرق، رویکرد مارکس است. او در نامه ۲ ژوئن ۱۸۵۳ طی نامه ای به انگلس به فرآیند این پدیده می پردازد و با اشاره به نوشته «برنیه»^۱ می نویسد:

«به همین جهت است که برنیه شکل اساسی تمام پدیده های شرق را در این امر می یابد که در ترکیه، ایران و هندوستان مالکیت ارضی خصوصی وجود ندارد. این است کلید واقعی. حتی در ریز آسمان شرق. نبود مالکیت ارضی در واقع کلید شیوه تولید در تمام مشرق زمین است. تاریخ سیاسی و تاریخ دینی آن نیز بر همین نکته مبتنی است. این سوال مطرح می شود که چرا شرقیان نتوانسته اند به مالکیت ارضی (به طور کلی) و به مالکیت فئودالی (به طور ویژه) نایل شوند، به نظرم دلیل اصلی این امر در کیفیت آب و هوا و رابطه آن با شرایط زمین

۱- سیاح معروف فرانسوی که مدتی در دربار سلطان مغول میزیسته است و راجع به اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران مطالب ارزنده ای دارد.

مخصوصاً در گستره فضای پهناور در کویر نهفته است که از صحرا (شمال آفریقا) شروع شده ، از عربستان، ایران، هندوستان و ترکستان گذشته و به فلات مرتفع آسیا ختم می شود. در این مناطق آبیاری مصنوعی، نخستین، شرط کشاورزی محسوب می شود که توسط اجتماعات محلی، ایالتی یا دولت مرکزی انجام می پذیرد و در مشرق زمین دولت همیشه دارای سه وزارتخانه بوده است، مالیه (برای غارت داخل کشور) جنگ (برای غارت داخل و خارج) و عامه (برای عمران) (مارکس و انگلس، ۱۳۷۹: ۶۷-۶۸).

به نظر می رسد مارکس این مبحث را تحت عنوان شیوه تولید آسیایی به کار برده است ولی عده ای نیز این را رد کرده اند و معتقدند که این بحث توسط مارکس مطرح نشده است اما لستر براون^۱ معتقد است که مارکس این واژه را به کار برده است. به نظر وی بیان کلاسیک مارکس در پیش گفتار نقد اقتصاد سیاسی به شرح زیر است:

«به اختصار می توان شیوه های تولید آسیایی، باستانی، فئودالی و بوژروای نوین را به مثابه دوره هایی متوالی در شکل بندی اقتصادی جامعه برشمرد» (۱۹۸۰: ۱۱۸).

اگر از صحت و سقم مطلب فوق بگذریم^۲، نکته ای که اغلب شارحان مارکس روی آن توافق دارند، این است که: این شیوه تولید (آسیایی) با عباراتی از قبیل استبداد دهقانی، شیوه تولید خراجی، برده داری عمومیت یافته و برده داری پدر سالاری آمده است. به گفته محققانی که این اصطلاحات را وضع کرده اند خصیصه اساسی جوامع آسیایی قدرت مرکزی دولت و دخالت در امور حیاتی جامعه است، به صورتی که دولت برای تأمین جریان حیاتی تولید، منبع اصلی تولید کشاورزی، یعنی آب را در کنترل خود دارد (وثوقی، ۱۳۶۹: ۱۶۱).

وجود این امر، خصیصه دیگری را شکل داده و آن غلبه مالکیت خصوصی است. ویتفوجل^۳ نیز در این باره می گوید:

۱- L. Broun

۱- منظور این است که ما در اینکه واژه شیوه تولید آسیایی از گفته های مارکس است یا خیر وارد مناقشه نمی شویم و ارجاع ما به ویتفوجل نیز به منزله قبول کلیه نظرات وی نمی باشد.

3 -WitffogelL

ایرانیان از زمین‌های تحت کنترل دولت به همان شیوه‌ای که بابلی‌ها و سومری‌ها قبل از آن انجام می‌داده‌اند استفاده می‌کرده‌اند. مالکیت زمین‌های دیوانی ایرانیان به صورت اراضی فئودالی در نمی‌آید و در حقیقت مالکان این زمینها، همانند فئودال‌های نیمه مستقل نبودند؛ بلکه اینان نیز مانند اسلاف پارسی خود، کارمندان دولت محسوب می‌شوند (وثوقی، ۱۳۶۹: ۱۶۲)

گرچه دیدگاه ویتفوگل با انتقاداتی همراه است و این مدعا نباید به معنی فقدان کامل مالکیت خصوصی تلقی گردد، اما از زاویه دیگر باید به پدیده ساطه نسبی دولت بر اراضی و نقش آن در تحکیم قدرت دولت نگاه کرد. پدیده‌ای که بعدها منجر به ثبات در شکل‌گیری مالکیت خصوصی (به طور عام) و مالکیت اراضی به طور خاص به تعبیر مارکس گردیده است.

با عنایت به اظهارات مارکس و ویتفوگل در مورد شیوه تولید آسیایی اکنون به اثر گذاری این عامل بر استقلال نهاد دولت در ایران می‌پردازیم. رابطه مالکیت و دولت در ایران از این نظر اهمیت دارد که دولت‌های ایرانی نتوانستند یا (نخواستند) نهاد مالکیت را در جامعه رسمیت داده و تثبیت نمایند تا از طریق آن بتوان به ایجاد زمینه‌های لازم، جهت شکل‌گیری جامعه مدنی مبادرت کرد. دلیل این امر وجود هژمونی^۱ دولت و حفظ آن به انحاء مختلف است. در راستای این مدعا به چند نظر استناد می‌گردد^۲:

«واقعیت این است که در گذشته جامعه ایران، همیشه جامعه ضعیفی بوده است. دولت در ایرن قوی‌تر از جامعه بوده است. در شرق در مقایسه با غرب، دولت‌ها قوی و جامعه ضعیف بوده است و اینکه نیروهای اجتماعی چرا قدرت لازم را کسب نکرده‌اند و به صورت طبقات مستقل در نیامده‌اند، یکی از عوامل آن همین قدرت نامحدود دولت است که در فرهنگ سیاسی ایران باز تولید شده است.» (بشیریه، ۱۳۸۷: ۸).

1 - Hegemony

۲- استناد ما به این سندها به منزله استناد به دو روایت (Narration) است و نه دو قرائت (Version) آن‌هم در راستای تایید قدرت دولت در برابر جامعه و نه کل رابطه دولت و مالکیت.

نظیر این اظهار نظر مبنی بر تقویت قدرت دولت در برابر اقتدار جامعه و نیروهای اجتماعی، از سوی اشرف (۱۳۵۹:۱۲۷) این گونه آمده است:

«جامعه ایرانی میان شرایط دوگانه اقتدار و سلطه حکومت مرکزی از یکسو و نظام خودکامه شهپدري متمرکز - و یا پاشیدگی آن، که همراه با سلطه نظام ملوک الطویفی و خانخانی یا نظام شهپدري پراکنده بود و در آن ملوک الطوایف یا شهپدران محلی خودکامه حکومت داشتند - از سوی دیگر نوسان می کرد.»

وی اذعان می دارد که جامعه ایران در گذشته، عرصه تاخت و تاز این دو نوع سلطه (مرکزی و محلی) بوده که در مقابل آن جامعه و نیروهای اجتماعی به تمامی، مقهور و مغلوب گردیده است. و از این رو موانعی در راه پیدایش طبقه مستقل و خود فرمان از جامعه (مالکان و اشراف) پدید آمد (اشرف، ۱۳۵۹). همایون کاتوزیان (۱۳۸۳:۱۳) نیز بر این باور است که نظام حکومت خودکامه ایران، برانحصار حقوق مالکیت در دست دولت و قدرت دیوانی و نظامی متراکم حاصل از آن پایه می گرفت. یعنی یا نشانی از حقوق مالکیت فردی وجود نداشت یا برای عنوان مالکیت افراد هیچ گونه امنیت قراردادی لحاظ نشده است.

آبراهامیان (۱۳۸۴) نیز در این مورد می گوید: افرادی که مورد بی مهری سلطان واقع می شوند یا معدوم می گشتند، اموالشان به سلطان می رسید و حق سلب حیات در هر حال فقط در اختیار او بوده است اما وی می توانست این حق را به کارگزاران یا نوآب خود واگذار کند (ص ۱۳).

در اسناد فوق یک نقطه اشتراک وجود دارد و آن ضعف جامعه و نیروهای اجتماعی از یک سو و قدرت مطلقه و نامحدود حاکمان (خواه حاکمان مرکزی یا محلی) از سوی دیگر است. در چنین وضعیتی، نهاد مالکیت - که در آن فرد نیاز به کسب حق حاکمیت نسبت به مال خود دارد - تثبیت نگردید و به تبع آن پدیده خصوصی سازی که به اعتقادهای برماس سنگ بنای جامعه مدنی است (همان طور که در بخش اول مقاله آمده) نیز شکل نگرفت.

اکنون ضمن اینکه باید یک برگشت به آنچه گفته ایم، داشته باشیم و به بررسی مجدد آنها بپردازیم، لازم است در تایید این گفته ها (تایید رابطه دولت و مالکیت) به یک سری روایت های^۱ تاریخی استناد نماییم.

اگر جامعه مدنی را از دیدگاه جامعه شناسی تاریخی نگاه کنیم بنا بر ادعای آبرامز^۲ (که قبلاً بدان اشاره شد) جامعه مدنی محل تلاقی ساخت و کنش است و از آنجایی که ساخت اجتماعی (سیاسی) با کسب نوعی سلطه اجتماعی و اعمال آن بر عاملیت ها (این بار از طریق هژمونی سیاسی_اقتصادی) نهاد مالکیت را در اختیار خود گرفته است و نیز با عنایت به رای هابرماس مبنی بر اینکه بدون ایجاد این نهاد و بازار دست یابی به جامعه مدنی و حوزه عمومی ناممکن است و همچنین عطف به نظر مارکس که می گوید جامعه مدنی از الزامات جامعه بورژوازی است و این نوع جامعه بر مدار و محور مالکیت خصوصی شکل می گیرد، دیگر عرصه برای حضور فعال و خلاق عاملیت انسانی در بر پایی یک فضای خصوصی (شخصی، مالی، ارتباطی، حقوقی و سیاسی) به تبع آن مجال برای شکل گیری جامعه مدنی و رشد شهروندی باقی نمی ماند.

در مصادیق تاریخی که اکنون مورد استفاده قرار می گیرد چنین رابطه ای (ساخت و کنش) به وضوح آشکار است. بدین معنی که در یک فضای ساختاری که مالکیت در انحصار حکومت وقت است کنش گران با توجه به کلیه جوانب این ساختار، طوری عمل می کنند که امکان کسب امتیاز و سود برای آنان فراهم گردد به معنی دیگر، آنان در برابر ساختی قرار گرفته اند که تمامیت خواهانه، در صدد در انحصار گرفتن کلیه عرصه های حیات اجتماعی است و واکنش افراد در مقابل این وضعیت، هزینه زیادی را می طلبد. از این رو افراد (کنش گران) به ویژه در چنین جامعه ای چون حاضر به پرداخت و تحمل چنین هزینه ای نبوده اند؛ ساخت، مسلط می شود و پیامد ناخواسته این عدم پرداخت هزینه از یک سو و

1- Historical Narrations

2- Abrams

انتظار دریافت پاداش از سوی دیگر نه تنها به شکل گیری جامعه مدنی نمی انجامد بلکه دولت گرایی و تمرکز آن در انحصار گروهی خاص، پیامد آن است. اکنون به پیامدهای این استقلال و نیز انحصار قدرت و تسخیر تمامی عرصه‌های قدرت اجتماعی توسط دولت پرداخته می شود. که این‌ها نیز به نوبه خود بر فرایند وضعیت جامعه مدنی در ایران تأثیر نهاده‌اند.

نا امنی^۱

امنیت یکی از عوامل رونق اقتصادی است و با تحقق این عامل است که اقتصادها به سوی شکوفایی حرکت کرده اند نظیر آنچه که در غرب اتفاق افتاد. حال آنکه در ایران چون این عامل تحقق نیافت، لذا سرمایه اندوزی که اساس صنعت بعدی است، نیز شکل نگرفت. به نظر رضا قلی (۱۳۷۷):

«عنصر ناامنی، مهلك فعاليت اقتصادي است زیرا در امنیت، جزئی از آینده نگری و امید به آینده نهفته است» (ص ۹۲).

به گفته جوینی (۱۳۶۷): «وقتی بوعلی الیاس حاکم سلطان محمود به کرمان رسید شمشیر درکشید و زیادت از ده هزار از ایشان بکشتند و چندین هزار دینار از ایشان بستاندند و چندان خواسته و سلاح و چهار پای ایشان را به دست آمد که حد نبود» (ص ۸۲).

همچنین در سیاست نامه می خوانیم که:

«زمانی که لشکر مسعود به المستر شد، خلیفه وقت عباسی غالب شد؛ فرمود تا لشکر او هیچ آفریده ای را المی نرساند و به مال و غارت قناعت نمایند» (طوسی، ۱۳۵۸: ۲۱۸)

مصادره اموال تاجران

شاه قاجار (مظفرالدین شاه) تحت عنوان مصادره اموال حدود ۸۰۰ هزار تومان از فردی به نام حاج محمد حسین امین دار الضرب را اخذ کرد و به خود اختصاص داد (توکلی، ۱۳۷۵):

۱- مقصود ما از ناامنی، اقتصادی است که عامل اصلی آن دولت بوده است.

۶۵). این در حالی است که مورد فوق صرفاً شامل افراد زنده نمی‌شد. بلکه مشمول مردگان هم بود، به همین خاطر مصادره اموال در گذشتگان به دستور شاه انجام می‌گرفت. در این مورد اعتماد السلطنه می‌گوید:

«شنیدم تاجری دهدشتی به نام عبداللطیف مرده بود، وزیر تجارت شبانه عریضه‌ای عرض کرده بود که این مرد یک کرور نقد دارد و همان شب حکم صادر شد، امین السلطان بفرستد حاجی محمد حسن برود تحصیل پول کند».

این پدیده (یعنی مصادره اموال) در تاریخ سیاسی ایران امری مرسوم بود و تا عصر جدید نیز استمرار یافته است. به طوری‌که پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، به همین مناسبت اموال بسیاری از متمولان به طور منقول و غیر منقول مصادره گردید و در اختیار دولت قرار گرفت.

خودداری شاهان از پرداخت قرضه‌های تاجران

در این مورد، نیز بیشترین مورد مربوط به عصر قاجاریه است. به گفته بنجامین «یکی از تجار اصفهان از ظل سلطان، طلب زیادی داشت و موفق به وصول آن نشده بود به ناصرالدین شاه شکایت می‌کند و فرمانی از وی برای وصول طلب خود دریافت می‌دارد و با امید فراوان آن را به ظل السلطان نشان می‌دهد. ظل السلطان به خشم می‌آید و می‌گوید تو حتماً دل بزرگی داشته‌ای که این جسارت را کرده‌ای و بی‌درنگ فرمان می‌دهد که دل و روده او را در می‌آورند و پیش او می‌آورند تا ببیند که چقدر بزرگ بوده است» (به نقل از توکلی، ۱۳۷۵: ۶۵).

غارت کاروان‌ها

غارت یکی از شیوه‌های مرسوم دولت‌های ایل تبار ایران به ویژه پس از اسلام است در این مورد اشرف (۱۳۵۹) می‌گوید:

«دولت های مرکزی نه تنها تلاشی برای امنیت راه‌ها نمی کردند، بلکه شاهزادگان قشون دولتی، خود کاروان‌ها و بازار را غارت می کردند. مثلاً شاهزاده اجلال الدوله کاروان حامل پوست را غارت کرد و سربازان اقبال الدوله ۸۰۰ دکان را در اصفهان غارت کردند» (ص ۴۰).

سرکیسه کردن تجار و کسبه

در ممالک غرب به ویژه در بریتانیا پس از انقلاب صنعتی، یکی از منابع تامین کسر بودجه، ثروتمندان و سرمایه داران بوده اند که دولت های وقت سررسید پرداخت یکایک قروض را رعایت کرده و در سر موعد به آنان مسترد می نمودند در حالی که در ایران وضع به گونه دیگر است در سندی آمده است:

«که حالا علاوه از پول و حساب پولی بی حساب هم به تجار و عمال رعایا از برای مصرف جنگ حواله شده و گرفته شده و می شود، احدی قدرت ندارد یک کلمه حرف بزند» (همان).

در واقع رسمیت بخشیدن به حقوق فردی و رشد پدیده شهروندی در غرب به جامعه مدنی منتهی می شود در حالی که در ایران - حتی در دوره معاصر - این حقوق شهروندی به صراحت تحت الشعاع سلیقه حاکمان وقت است.

آزار و اذیت تاجران وقت

علاوه بر غارت و ناامنی و سرکیسه کردن تجار چنانچه اشخاصی در این زمینه معترض بودند مورد تعقیب و آزار و اذیت قرار می گرفتند. به عنوان مثال در آغاز مشروطیت به دستور علاءالدوله حاکم تهران، سید هاشم قندی و اسماعیل خان، تاجر مهم قند و شکر را چوب فلک کردند و سید هاشم را با دادن تعهد برای کاهش بهای قند و شکر در زندان نگه داشتند.

با توجه به مطالب فوق، شاید استناد به روایت های تاریخی جهت توجیه عدم شکل گیری نهاد مالکیت کفایت کند. و قتی نهاد مالکیت و احترام به اموال شخصی این چنین تحت الشعاع سلیقه حاکمان وقت است در سیر تطور خود ساختی را به وجود می آورد که عاملان کنش

در برابر این ساخت ترجیح می‌دهند که مادام که پای جانشان در خطر است به این مهم توجه نمایند و بنابراین بدیهی است که تکلیف سرمایه‌گذاری که در پناه مالکیت‌ها انباشته می‌شود به خوبی روشن است و نیز خوب پیدا است که با توجه به بحث‌های قبلی، جامعه مدنی در دامن مالکیت خصوصی و بازار مجال شکوفایی و رشد دارد.

دولت و نهاد اشرافیت به عنوان نهادی موازی

یکی از پیش‌نیازهای گسترش و نهادینه شدن دموکراسی و جامعه مدنی در اروپا شکل‌گیری نهاد اشرافیت و دیرپایی آن نظام اجتماعی (عموماً) و کارکرد سیاسی آن (خصوصاً) بوده است. اشرافیت به نهادی اطلاق می‌شود که براساس آن شماری از خاندان‌های با نام و نشان موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برتری در جامعه در اختیار داشته و به سبب وابستگی قدرت سیاسی به این نهاد، موقعیت برتر آن همواره ثابت مانده و با انتقال قدرت سیاسی، همچنان استمرار یافته و تدریجاً به نسل‌های بعدی منتقل می‌گردد. نهاد اشرافیت در مقایسه با نهادهای امروزی دیگر که دستاورد عصر مدرنیته محسوب می‌شوند، از پیشینه بیشتری برخوردار است و حتی قبل از دوران جدید، این نهاد به موازات قدرت حاکمان در غرب ایفای نقش کرده است. کارکرد اصلی این نهاد در عرصه ساخت سیاسی کنترل دولتمردان بوده و به مثابه حایلی بین دولت و توده‌ها عمل می‌کرده است. حال آنکه در تاریخ ایران این نهاد غالباً به طور ثابت و مستمر شکل نگرفت. جان فوران (۱۳۷۸) در این مورد می‌گوید:

«نمونه‌های زیادی در دست است که نشان می‌دهد افرادی در طبقه پایین و گمنام به مقام‌های پرنفوذ دست یافته‌اند. برعکس چهره‌های پرنفوذ که مورد خشم واقع شده بودند به یکباره سقوط کرده‌اند. شاید این پدیده عمده‌ترین شکل تحرک اجتماعی در مورد صفویه بوده است. شاردن جهانگرد فرانسوی در سیاحت نامه‌اش می‌نویسد شاه در انتخاب‌های خود مراعات منشا خانوادگی را نمی‌کند و خود این امر نشان می‌دهد که در ایران هیچگونه اشرافیت موروثی وجود ندارد و ادعا نمی‌کند که تنها در ملاحظات مربوط به مقام شایستگی و ثروت مطرح بوده است» (ص ۴۸).

در مورد این عدم ثبات نهاد اشرافیت اظهار نظرهایی دیگر شده است. رضا قلی (۱۳۷۷) در این خصوص معتقد است:

«یکی از علل بی ثباتی اشرافیت عدم احترام به مالکیت بود زیرا مالکیت در این مرز و بوم از متزلزلترین مفاهیم است. ما هرگز شاهد رشد اقتصادی ایران به صورت جدی و مداوم نبوده ایم. در کشورهایی که به اقتصاد پیشرفته رسیدند مالکیت از مقدس ترین و غیر قابل تعرض ترین واژه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. چون قدرت اقتصادی یکی از ابزارهای تهدید کننده قدرت سیاسی است، اشرافیت ایران نه تنها از پایگاه اقتصادی خود بلکه از جان خود نیز نمی توانست دفاع کند در نتیجه برای حفظ قدرت خود به پست ترین اقدامات دست زد» (ص ۵۲).

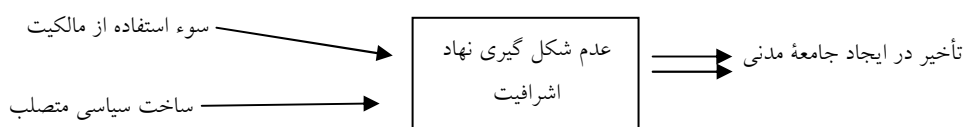
به نظر کاتوزیان (۱۳۷۷)، «تملك دولت بر اراضی کشاورزی در طول تاریخ از یکسو و بی بهره گی طبقات اجتماعی از هرگونه حقی مستقل از دولت، باعث گردید که نشانی از اشرافیت های اریستوکرات در ایران دیده نشود» (ص ۴).

بی توجهی به مقوله مالکیت و بازیچه قرار دادن آن توسط حاکمان وقت تنها عامل تزلزل نهاد اشرافیت جامعه ایران نبوده، بلکه خصیصه جمع گرایی ساخت سیاسی (به عنوان یک عامل که کنش عاملان را تحت تاثیر خود قرار داده است) نیز در این مورد موثر بوده است از جمله اینکه:

«در کل خاورمیانه، از جمله ایران را، کشوری می شناسند که برخوردار از ساختی که عملاً (نه قانوناً) از فلسفه سیاسی - اجتماعی جمع گرا تبعیت کرده است به دلیل دخالت های نامحدود و بالقوه حکمرانان مطلق العنان و دولت های مختلف در شئون زندگی سیاسی اقتصادی و اجتماعی مردم جامعه مدنی به معنای گروه ها و نهادهای واسط و داوطلبانه بین مردم و دولت شکل نگرفته است، عمده در این میان تفوق از ان اجتماعات طبیعی است» (افروغ، ۱۳۸۷: ۱۱۷).

بنابراین وجود یک ساخت سیاسی اقتدار گرا و تمامیت خواه از یک سو و به تبع آن تزلزل نهاد مالکیت و سوء استفاده حاکمان از سوی دیگر دست به دست هم داده مجال رشد نهاد

اشرافیت را که بعدها بتواند این ساخت متصلب را مهار نموده و به تبع آن نهاد مالکیت را استقلال بخشد از جامعه ایران می گیرند. و همان طور که در گفتار پیشین گفتیم شکل گیری جامعه مدنی بدون ایجاد این نهادها و ایجاد یک عرصه خصوصی شکل نخواهد گرفت.



شکل ۴- تأخیر در فرآیند ایجاد جامعه مدنی

نظام دولت- ایلی و جامعه مدنی

براساس شواهد تاریخی و نیز یافته های مربوط به تاریخ اجتماعی ایران نظام ایلی تباری و قبیله ای سنگ بنای نظام سیاسی و اجتماعی در ایران است (احمدی، ۱۳۷۸). این پدیده در فراخنای تاریخ ایران موجب انتقال قدرت های سیاسی گردیده و تا اوایل عصر جدید (مشروطیت) استمرار یافته است. به عنوان مثال «دیاکو» «کوروش» و «ارشک» که در ایران باستان مؤسسين اولین تمدن های ایرانی بوده اند جملگی به ترتیب روسای ایلات و قبایل ماد و پارس و پارت بوده اند. پس از اسلام نظام های سیاسی اجتماعی ایران نیز غالباً متأثر از این ساخت سیاسی بوده است. یعنی اولین حکومت های محلی در ایران توسط سران ایلات تشکیل می گردد. حکومت ترکان (غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان) متکی بر پشتوانه های ایلی است. حاکمان مغول و تاتار هر یک ایلخان اقوام دامپرور آسیای مرکزی بوده اند. در پایان قرون وسطی ایلات ترک و آذری حکومتی شیعی به نام صفویه را بنیان نهادند و پس از آن اقوام افشاریه، زندیه و سپس قاجاریه در قالب سازمان ها و کنفداسیون های ایلی قدرت را قبضه کرده اند.

البته ذکر این نکته لازم است که نباید این نگره^۱ را مطلق کرد. بلکه باید گفت که تاریخ سیاسی اجتماعی ایران مطلقاً بر مناسبات ایلی مبتنی نبوده و گاهی ایلات نیز از نهاد دولت متاثر شده اند در این مورد احمدی (۱۳۷۸) می گوید:

«در ایران ایلات یا خود حکومت ساز بودند (غزنویان- سلجوقیان- صفویه- افشاریه- زندیه و قاجاریه) یا آنکه دست ساز حکومت مرکزی بوده اند (نظیر خمسه- قزلباش- شاهسون)» (ص ۵۵).

بنابر این نباید در این زمینه به دام مطلق گرایی بیفتیم. از سوی دیگر هر ایلی در صورتی قدرتمند می شد که حکومت مرکزی از او حمایت کند. خوانین و حکام ایلات نیز در تعامل با حکومت مرکزی بوده و در تهیه مالیات و قشون نقش سیاسی ایفا می نمودند.

بنابراین اگر ایده سریع القلم (۱۳۷۶) را که می گوید:

تاریخ ایران، تاریخ به قدرت رسیدن ایلات است (ص ۸) را قدری مطلق انگاری بدانیم، اما در این واقعیت شکی وجود ندارد که از نظر فراوانی و کمی، تعداد حکومت‌هایی که منشأ ایلی دارند و قدرت را تحت تأثیر قرار داده‌اند؛ به مراتب بیشتر از تعداد حکومت‌های غیر ایلی در ایران است. این پدیده (ریشه ایلیاتی قدرت سیاسی) به حدی در تار و پود نظام اجتماعی ایران عجین گردیده که رسوبات آن در حکومت‌های بعدی حتی بعد از مشروطیت نیز با فرهنگ ایران دیده می شود. رضا قلی (۱۳۷۷) در این باره می گوید:

«بدون شک عناصر زیادی از فرهنگ قبیله ای در زیر ساختار جدید مصرفی امروز ایران به حیات خود ادامه می دهد. جامعه ایران امروز با فشار عناصر خارجی بافت قبیله ای خود را از دست داده است ولی این تغییرات را خود انجام نداده و از طرف دیگر فاصله زیادی با فرهنگ قبیله ای اصیل ندارد. هنوز هم قسمت قابل ملاحظه ای از ایران آمیختگی شدیدی با این فرهنگ دارد» (ص ۲۶).

ویژگی‌های گفتمان ایلی

نظام اجتماعی ایلی یک پارادایم^۱ است که در درون آن گفتمان‌های^۲ مختلفی شکل گرفته‌اند که عبارتند از:

سنت‌گرایی، خویش‌سالاری، محافظه‌کاری، گذشته‌گرایی، تقدیرگرایی، خودبسندگی اقتصادی، انتظارات محدود، پدرسالاری، پیرسالاری و خاص‌گرایی.

ویژگی مشترک و برابند این گفتمان‌ها شکل‌گیری یک ساخت سیاسی است که کنش‌گر در آن تحت الشعاع قرار می‌گیرد یعنی کنش‌گر ناگزیر است که در درون این ساخت تحکم‌آمیز، مطلق‌انگار، مستبدانه و خشونت‌آمیز دست به کنش بزند. اکنون به مواردی اشاره می‌شود که در این ساخت به نحوی از انحاء رابطه کنش‌گران را با ساخت سیاسی معین می‌سازد.

شیوه تولید عشایری که به نحوی متأثر از ارزش‌های فوق بوده، درنهایت به نهاد مالکیت (به عنوان بستر اصلی جامعه مدنی) گره می‌خورد. به عبارت دیگر تکیه بر اریکه قدرت توسط ایلات صرفاً یک رویداد نظامی نیست؛ بلکه یک واقعه فرهنگی اجتماعی و اقتصادی نیز هست و آن چیرگی یک پارادایم فرهنگی مبتنی بر گفتمان‌ها، تمایلات، سلاقیق و روان‌شناسی اجتماعی ویژه نظام ایلی بر حیات نظام اجتماعی ایران است که براساس گفتمان‌ها، ده‌ها قرن با وجود تغییر شکل صور آن با ماهیتی نسبتاً مشابه استمرار یافته تا به عصر جدید رسیده است. یکی از این گفتمان‌ها شیوه تولید است.

شیوه تولید عشایری هم امکان تجهیز نیروی کار اضافی مردان را برای سوارکاری و سپاه‌گیری فراهم می‌آورد و هم تجهیز نیروی کار اضافی مردان را به سوارکاری و سپاه‌گیری ایجاب کرده است. تسلط سیاسی و نظامی جامعه‌های ایلی بر اجتماعات شهری و روستایی موجب سکون اقتصادی شد؛ زیرا اجتماعات عشایری پیوسته با اجتماعات روستایی بر سر تملک مزارع و تبدیل آن‌ها به چراگاه کشمکش داشتند علاوه بر این محدودیت‌هایی برای رشد و توسعه درون‌زای سرمایه‌داری از بطن بازارها فراهم آورد. از نظر سیاسی نیز حضور قدرت

1- Paradigm

2- Discourses

عشایر در جامعه و ادغام آنان در نظام سیاسی، توازنی میان نهادهای قدرت مرکزی (که در ایران سابقه ای کهن داشت) و نیروهای عشایری پدید آورد و در نتیجه موانع راه رشد سیاسی سرمایه داری را در اجتماعات شهری دو چندان کرد.

اشرف (۱۳۵۹) در این مورد می‌گوید:

«حضور عشایر نیرومند و سلطه آنان بر اجتماعات شهری، روستایی و یا ایلی در منطقه نفوذشان مانع اساسی برای تداوم سلطه کامل قدرت مرکزی که از لوازم رشد و توسعه سرمایه داری است پدید آورد و جریان سرمایه را در دوران ما قبل سرمایه داری دشوار ساخت و سبب کندی فعالیت‌های تولیدی در زمینه های کشاورزی و صنایع دستی و نیز موجب کندی و دشواری مبادلات بازرگانی گردید» (ص ۳۸).

بنابراین به نظر اشرف ممانعت ایلات از شکل‌گیری یک قدرت مرکزی که ضامن ساز و کارهای یک نظام سرمایه داری از طریق ایجاد امنیت است؛ مانع شکل‌گیری سرمایه داری در ایران است. اما نکته دیگری که اشرف بدان پرداخته‌اند عدم استقبال اجتماعات ایلی از روی آوری به تولید انبوه است. چه، ساخت معیشتی اجتماعی ایلی که با طبیعت عجین است ایجاب می‌کند که اجتماعات ایلی به عنوان واحدهای طبیعی و نیز به واسطه عدم رواج ارزش‌های مصرف‌گرایانه به تولید محدود و خود بسنده قانع شود و روی به تولید انبوه نیاورد.

بدین ترتیب فقدان انباشت سرمایه و فعالیت‌های تولیدی و نیز فقدان یک دولت-ملت در ایران روند ورود به فاز بورژوازی و سرمایه داری را مختل ساخت و در نتیجه بسترهای لازم برای تحقق شکوفایی حقوق فردی که از پیشنهادهاى جامعه مدنی است ایجاد نشد.

یکی دیگر از ویژگی‌های رفتار دولت ایلی بی ضابطگی؛ تحقیر اصحاب اندیشه و قلم و نخبگان علمی به ویژه از سوی شاهان است. این پدیده در عصر قاجاریه نمود بیشتری یافته است. نامور (۱۳۷۲) با اشاره به ویژگی ساختاری دولت قاجاریه در این مورد می‌گوید:

«این دولت ساختار استبدادی دارد و دارای ویژگی‌های عمده‌ای است که از آن جمله تحقیر دانش و سنت و تحقیر اصحاب قلم از سوی شاهان می‌باشد از دیگر ویژگی‌های به کارگیری

روش‌های استبدادی، نظارت سیاسی و اجتماعی چون ارباب، اجبار و ترور را می‌توان نام برد» (ص ۲۶).

این ویژگی - که مختص دوره قاجاریه است - در اغلب سلسله‌های ایرانی ترک و عرب وجود داشته است زیرا پایگاه سیاسی این حکومت‌ها ایلداتی است و برای یک ایلداتی اموری دیگر از قبیل غارت، جنگ و اتحاد قبیله‌ای مهم‌تر از قلم، دانش و علم هستند. با این وجود چگونه می‌توان از شکل‌گیری جامعه مدنی صحبت کرد.

در دولت‌های ایل تبار چون بین بخش‌ها و سطوح قدرت در جامعه تفکیک و تمایز ساختاری وجود ندارد نوعی یکه‌سالاری به وجود می‌آید که منجر به ایجاد جامعه‌ای با یکپارچگی و وحدت صوری می‌گردد. در ایران به دلیل سیطره این گونه دولت‌ها این وضعیت وجود دارد به نظر افروغ (۱۳۷۷):

«به دلیل ساخت سیاسی حکومت - که منظور شیوه و الگوی رفتاری بالفعل است - در روند شکل‌گیری جامعه مدنی اش اختلال ایجاد شده است در طول تاریخ عمده به دلیل ساخت سیاسی و انعکاس آن بر رفتار نخبگان سیاسی که ادامه آن به نخبگان غیرسیاسی نیز کشیده شده است؛ در فرایند تمایز یافتگی خدشه وارد شده است. طبعاً در یک چنین شرایطی، پیوستگی و انسجام نیز تابع الگوی و فاق سیاسی یعنی تحمیل زوری هنجارهای انتظام بخش بوده است» (ص ۱۱۷).

یکی از دستاوردهای نظام سیاسی دولت - ایلی در ایران ایجاد هژمونی شیوه تولید روستایی و عشایری به قیمت تخریب شیوه تولید شهری یا عدم استقلال شیوه تولید شهری بوده است. در صورت وقوع این امر بخش شیوه تولید شهری تحت الشعاع شیوه‌های تولید دیگر قرار گرفته و چون استقلال خود را از دست داده دیگر نمی‌توان به عنوان یک زیر ساخت و بستر ساز آزادی فردی و فردگرایی از فرد شهری انتظار چندانی داشت. به عبارت دیگر:

«شیوه تولید گری روستایی در ایران به گونه‌ای بود که باعث شد تقسیم کار میان شهر و روستا گسترش نیابد و در نتیجه تولید شهری از روستا متمایز نشود. این شیوه تولید، اجتماعات شهری و روستایی را در واحدهای بزرگ‌تر منطقه‌ای که دارای پیوندهای سیاسی - اقتصادی -

اجتماعی و فرهنگی بودند گرد می آورد و مانع از آن می شود که میان شهر و روستا تمایزی به وجود آید. در نتیجه اجتماعات شهر خود فرمان و مستقل نمی شوند. از سوی دیگر بازاریان و تجار در حکومت شهر و در قدرت مرکزی سهمی نداشتند؛ گذشته از این بازاریان و تاجران، انجمن های صنفی نیز نداشته و آنگهی آن دسته از پیشه ورانی که انجمن صنفی داشتند می بایست از لحاظ مختلف زیر نظر دستگاه حکومت باشند و در نتیجه از استقلال کامل بی بهره بودند» (اشرف ۱۳۵۹: ۱۲۷).

اشرف (۱۳۵۹) همچنین ادامه می دهد:

«در شهرهای اسلامی حضور قدرت سیاسی در شهر و زور فرمانی حکومت در جامعه مانع رشد انجمن های خودفرمان صنفی و غیره... بود. نه تنها حکومت شهر نماینده و برگزیده مردم نبود بلکه شهرها قوانین و مقررات و قانون اساسی و دادگاه های مستقلی که برگزیده شهرنشینان باشد نیز نداشتند» (ص ۳۴).

نظام ایلی در ایران نوعی فرهنگ سیاسی را ترویج کرده که با آنچه در غرب روی داده متفاوت است. این فرهنگ برگرفته شده و متأثر از نوع زاویه دیدی (از نظر انسان شناسی) است که ایلیاتی ها به جهان، انسان و جامعه دارند. این نگاه ویژه بیش از آنکه جنبه اختیاری داشته باشد تقدیرگرایانه است. «در واقع برای جامعه ایلی تغییر نهادها و جهان ممکن نیست. لذا حاکمیت اصلی در این جهان به دست نیروهای مرموز نامرئی است.» (رضا قلی، ۱۳۷۷: ۲۷).

« بر اساس این انگاره، فرد قبیله ای رقابت در جوامع عقلایی را خصومت می پندارند و تا حذف فیزیکی رقیب پیش می رود و جامعه را یکپارچه دچار اختناق می کند. لذا این فرد به دلیل ویژگی عناصر ساختاری (فکری و اجتماعی) از مبارزه در داخل نظام عاجز است و از اقدام برای بهبود آن در می ماند در نتیجه چون فشار قدرت فاسد از حد تحمل می گذرد به جای در پیش گرفتن رویه مبارزه با رژیم فاسد (که در مغرب زمین رایج بوده) شیوه مبارزه با

رژیم^۱ را پیش می‌گیرد. (دو ورژه به نقل از رضاقلی ۱۳۷۷: ۳۰). اتخاذ این کنش سیاسی توسط کنش‌گران ایلیاتی به طور خاص و ساخت ایلی (به طور عام) سبب شده است که در ایران تا زمانی که سلطان پرهیمنه و با فر و شاهی و استبداد و ارتش مناسب وجود دارد، حکومت او نیز برقرار می‌ماند. ولی به مجرد اینکه در ارکان این مجموعه خللی وارد می‌شود از داخل و خارج بر نظام سلطنتی می‌شورند و از هر گوشه‌ای به وی می‌تازند تا او را از بن برکنند» (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۲۷).

تاریخ گذشته ایران از این ماجراها، اره کشی‌ها و قتل‌عام‌ها که با روی کار آمدن یک سلسه (چیرگی دولت - ایلی) و انقراض سلسه دیگر همراه بوده بسیار دارد در چنین وضعیتی دولت جدید نه تنها ادامه دهنده سیاست اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دولت پیشین نبوده بلکه ظاهراً با آن در تباین و تخالف است حال هرچند هم دولت پیشین از برخی جهات دارای سیاستی درست باشد.

پیامد این وضع آن است که هر دولتی، تمدن خود را از صفر شروع کرده و به محض انباشتگی فرهنگی و تمدنی، بیرحمانه و سبعمانه توسط دولت دیگر (دولت ایلی دیگر) منقرض می‌گشته است. درگیر و دار این تولید و باز تولید ساخت‌ها تنها کاری که از دست افراد (به عنوان عامل‌ها) بر می‌آید حفظ جان است که حتی از نگهداشت و حفظ اموال شخصی خود صرف نظر کرده‌اند؛ تا چه رسد به اینکه مجال مشارکت سیاسی به دست آورده و برای شکل‌گیری حوزه عمومی و تشکیل نهاد‌های میانجی و تحقق حقوق فردی و شهروندی به منظور نیل به جامعه مدنی، وارد عرصه سیاسی شوند.

نکته دیگر که به بحث فوق می‌توان اضافه نمود این است که انتقال قدرت توسط دولت - ایلی در ایران امری است که در ابتدا در قالب هجوم ایلی شکل می‌گیرد اما به محض استقرار حکومت، حالتی گروه سالارانه^۲ به خود گرفته و لذا حاکمیت از دست توده خارج می‌گشته و

۱- چون مبارزه با شخص مستبد صورت می‌گیرد نه با استبداد، در نتیجه با کنار رفتن هر مستبد، مستبد دیگری در ساخت جایگزین شده است.

وضعیتی قهر آمیز به خود می گرفته است. این نوع تفکر - سلطه قهرآمیز - که از زاویه ای خارج از همکاری مردم، بر مردم اعمال می شود و همه نیز آن را به زور گردن بنهند، با فرهنگ حاکم بر گذشته ایران همساز بوده است.

بنابر این فرهنگ عشیره ای به واسطه تعلق آن به گفتمان خشونت، عامل تاخیر در فرآیند ملت سازی^۱ و دولت و ملت است و پیامد آن نیز تاخیر در ایجاد نهاد های عقلانی حاکمیت دولت - ملت است. به عبارت دیگر «این فرهنگ و سیطره آن بر ساخت سیاسی - فرهنگی جامعه موجبات عدم شکل گیری فرهنگ سیاسی معقول که متکی بر توافق عمومی است گردیده است (سریع القلم، ۱۳۷۶: ۱۲) و نباید فراموش کرد که چنین توافقی و تحقق آن در گرو اتخاذ رویه ای منطقی و عقلانی توسط نهاد سیاسی در رابطه با شهروندان است. حال آنکه نظام دولت - ایلی به واسطه دارا بودن شرایط زیر(خلقیات زیر)از عهده انجام این امر مهم ناتوان بوده است.

ویژگی های یک نظام دولت ایلی

- استقلال فردی وجود ندارد.
- هدف نخبگان حکومتی حذف رقبا در عرصه سیاسی است.
- سمت های کلیدی به افراد بی کفایت داده می شود.
- برای حل و فصل اختلافات و تضاد ها بلافاصله به روش سرکوب متوسل می شود
- با استعداد ها مبارزه می شود.
- رقابت و انتخاب وجود ندارد. به بیانی دیگر روابط در عرصه بازار براساس آزادی نسبی عرضه کننده و تقاضا کننده صورت نمی گیرد.
- افراد به شدت نسبت به دیگران بی اعتماد اند.
- فرد محوری و شخصیت پرستی به شدت رواج دارد.
- حاکمان(عموماً) و توده ها(خصوصاً) قانون گریزند.

ویژگی های یک نظام دولت - ملت مدنی

- وجود حوزه خصوصی باعث استقلال فرد می شود.
- هدف نخبگان حکومتی ایجاد رقابت سالم و تحمل کردن مخالفان است.
- شایسته گرایی رواج دارد.
- برای حل و فصل اختلافات به روش مسالمت آمیز و گفت گو مبادرت می شود.
- استعداد ها شکوفا می شوند.
- رقابت و انتخاب هدف و حق هر شهروند است.
- اعتماد عام^۱ تعمیم یافته وجود دارد.
- منافع جمعی رواج یافته و از جامعه تقدس زدایی می شود.
- حاکمیت قانون به کلیه احاد جامعه پوشش می دهد.

از مقایسه دو تیپ نظام فوق این نتیجه را می توان گرفت که مجموعه ویژگی های هر تیپ موجب شکل گیری نوعی ساخت سیاسی اجتماعی است که یکی زمینه ساز ایجاد جامعه مدنی (دولت - ملت) و دیگری بستر ساز ایجاد جامعه غیر مدنی (در اینجا دولتی - ایلی) خواهد بود. در شکل ۵ ساز و کار و فرآیند روابط متغیرهای مورد بررسی در قالب مدل تحلیلی آورده شده است.

شکل ۵- ساز و کار و فرآیند روابط متغیرهای مورد بررسی

نتیجه‌گیری

آنچه که پیش از این در مقاله حاضر آمد، تلاشی بود در جهت معرفی یک دیدگاه به منظور تبیین موقعیت جامعه مدنی در ایران. راجع به این موضوع تا کنون در ایران یا کمتر بحث شده - شاید این کم کاری ناشی از نوپایی طرح این مفهوم است - یا اینکه به صورت جسسته و گریخته و کلی بدان پرداخته شده و از این لحاظ فقر نظری و مفهومی در چنین مباحثی مشهود است (نظیر آنچه که افروغ، نامور و بشیریه بدان اشاره داشته‌اند) حال آنکه پرداختن به این بحث نیازمند یک چهار چوب نظری می باشد و به اعتقاد ما در این مقاله سعی شد این خلأ تا حدی پر شود.

در این مقاله سعی کردیم که با ارایه یک چهار چوب مفهومی و نظری که مبتنی بر مفهوم سازی پیرامون نهاد مالکیت است، عدم شکل گیری جامعه مدنی را در ایران تبیین نماییم ولی اعتقاد داریم دولت عامل این وضعیت است یعنی در واقع دولت از طریق سلطه بر این نهاد از یک سو و نیز وابستگی آن به نظام ایل تباری و ممانعت از ایجاد نهاد اشرافیت ثابت و اتخاذ یک رویکرد قیم مابانه د رمورد انسان، روند شکل گیری جامعه مدنی را در ایران به تاخیر انداخت

ایجاد جامعه مدنی، نیاز به بسترسازی دارد. این بسترسازی در طول یک یا دو دهه فراهم نمی شود، و نیازمند مدت زمان بیشتری است، به اعتقاد ما باید ابتدا از نهاد سیاسی شروع کرد، زیرا مدیریت نهادهای مدنی، در وهله اول متوجه دولت است، اوست که باید مدارا پیشه کند و این نهادها را تحمل نماید تا بتوانند به ایفای نقش اساسی خود که نقش واسط بین مردم و دولت است، پردازند، استمرار چنین روندی به شکل گیری حوزه رسمی و به رسمیت شناختن آن می انجامد، دولت از سوی دیگر، باید تقویت شود و این ممکن نیست مگر اینکه

مشروعیت داشته باشد، فقدان مشروعیت یا بحرانی شدن آن، نه تنها دولت را قوی نخواهد کرد. بلکه به تضعیف آن می انجامد، در صورت اقتدار، دولت می تواند ساز و کارهای یک جامعه امن و قوی را فراهم می کند و امنیت اقتصادی و حقوقی را پدید آورد.

با احراز امنیت در کلیه سطوح و ابعاد، اعتماد اجتماعی عام و به تبع آن آینده نگری، شکل می گیرد و شالوده های فرهنگی دوشادوش زیر ساخت های دیگر (اقتصادی و سیاسی) رو به بهبودی خواهند نهاد. نیل به چنین وضعیتی، صرفاً ایجاد بستر برای پدیداری جامعه مدنی است و نه تجربه واقعی آن.

از آنجا که چنین مطالعه ای در ایران تا کنون صورت نگرفته است ما معتقدیم که مقاله حاضر با پرداختن بدین موضوع می تواند با معرفی یک چهار چوب نظری-مفهومی، مسیر پژوهش های بعدی را در این خصوص هموار کرده و پژوهشگران را وادار نماید تا میزان تطبیق این چهار چوب نظری را حتی روی جوامع دیگر که با جامعه ایران مشابهت ساختاری و تاریخی دارند، بررسی نماید. از سوی دیگر در راستای تایید ادعاهای نظری ما، ارجاع به روایت های تاریخی به منظور محک زدن این مدعا ها با واقعیت ها، نیز می تواند دستاوردهای تجربی به همراه بیاورد. ما معتقدیم «قرائت» موجود از این پدیده (عدم شکل گیری جامعه مدنی در ایران) با «روایت های تاریخی» ارایه شده تطبیق دارد.

فهرست منابع

- آبراهامیان، یراوند (۱۳۸۴): ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، چاپ یازدهم.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸): قومیت و قوم گرایی در ایران، از افسانه تا واقعیت، تهران، نشر نی.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹): موانع رشد سرمایه داری در ایران دوره قاجاریه، تهران، نشر زمینه.
- افروغ، عماد (۱۳۷۸): جامعه مدنی و موقعیت آن در ایران، فصلنامه فرهنگ عمومی شماره ۱۹-۱۸، وزارت ارشاد اسلامی.
- بشیریه، حسین، جامعه مدنی و گفتمان های جامعه شناسی سیاسی، کتاب ماه، شماره ۳۰-۲۹.
- پیوزی، مایکل (۱۳۷۸): یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، نشر هرمس.
- توکلی، نیره (۱۳۷۵): جامعه شناسی صنعتی، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۵.
- جوینی، عطا ملک (۱۳۶۷): تاریخ جهان گشا، نشر کتاب.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵): جامعه شناسی نظم، نشر نی، چاپ اول.
- خرم آبادی، سیدحسین (۱۳۶۰): ولایت فقیه و حاکمیت ملت، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم.
- رضا قلی، علی (۱۳۷۷): جامعه شناسی خود کامگی، تهران، نشر نی.
- سریع القلم، محمود (۱۳۷۶): مبانی عشیره ای فرهنگ سیاسی ایران، نمایه پژوهش وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طوسی، خواجه نظام الملک (۱۳۵۸): سیاست نامه به کوشش جعفر شعار، نشر شرکت سهامی.
- فوران، جان (۱۳۷۸): تاریخ تحولات اجتماعی در ایران، ترجمه احمد تدین، نشر خدمات فرهنگی رسا.
- گرامشی، آنتونیو (۱۳۸۴): دولت و جامعه مدنی، ترجمه عباس میلانی، نشر اختران، چاپ دوم.
- مارکس، کارل و انگلس، فریدریش (۱۳۷۹): پنج مقاله درباره ایران، ترجمه و گردآوری داور شیخاوندی، نشر آتیه.
- نامور، علی رضا (۱۳۷۲): ظهور و افول نخستین جامعه های مدنی، دانشگاه تهران.
- وثوقی، منصور (۱۳۶۹): جامعه شناسی روستایی، تهران، انتشارات کیهان.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۳): نه مقاله در مورد جامعه شناسی تاریخی ایران، ترجمه علیرضا طیب، نشر مرکز، چاپ دوم.

هولاب، رابرت (۱۳۷۸): نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.

Abrams .ph . (1981): Historical . sociology . west compton house near shepton Mallet so merset england

Brown . L . (1980): Karl marx "was a city Boy science" 12 september

Habermas. (1989): the structural Transformation of public-sphere . The mitpress Cambridge Massachusetts.

C. Calhoun, j. Gerteis. J. Moody, s. PFaFFa. I. virk (2007): contemporary sociological Theory, Blackwell publishing.

Habermas .j . (1964): the public Sphere:an encyclopedia Article.

Moussallia A.s, (1995): Modern Islamic Fundamentalist Discourses on civil society pluralism and Democracy. Newyork

Ibrahim saadeddin (1995): Civil society and prospects for Democratization in the Arab world Newyork.

norton .A .R(1995): Introduction in civil society in the middle east volone edited by .A .R Norton .Newyork .E . L Brill.